



زبان شاهنامه و زبان پارسی تاریخی و امروزی

جویا (رضا) جهانبخش

دروود بی‌کران بر بازپسین فرستاده پروردگار جهان و خاندان پاک آن یگانه روزگاران.

نوشتاری که از نظر خواهد گذشت متنی است آماده شده برای عرضه در بزرگداشت هزارهٔ تدوین شاهنامه که در تاجیکستان برگزار گردید. نگارندهٔ این سطور، نخست به انگیزهٔ شخصی سپس به تشویق دوستان، در صدد تهیهٔ این مختصر برآمد تا در مجمع فضیلتی پارسی‌پژوه در آن سامان شریف به صورت سخنرانی ارایه شود؛ زین‌رو زبان و بیان متن بیشتر با حال و هوای خطابه سازگار است تا مقالات عادی مطبوعاتی. کثرت اشتغالات آن زمان مانع از ارسال خلاصه و متن گفتار گردید؛ زمان گذشت و برگه‌ها زیر تودهٔ اوراق و کتب پنهان شدند تا امروز که بازیافته آمده‌اند، و از این طریق در اختیار شما قرار می‌گیرند. این متن را به آن کسی پیشکش می‌کنم که مرا به ایوان چراغانی دانش و فرهنگ ایرانی برد و از آن جمله شاهنامه به دستم داد تا رهسپار دیدار با جان فرزانه فردوسی شوم؛ به مادرم. «ای بار خدای ما! مگیر ما را اگر فراموشکاری کنیم یا کوژکاری کنیم» (از ترجمهٔ سورآبادی از «تبیی پاک»)

و پنهان نتوانند کرد.

همدلی و هم‌زبانی پارسی‌گویان جهان نیز حقیقتی است که از پس فرونشستن غبار انگیختهٔ اغیار - بحمدالله و المنة - به کمال پدیدار شد. شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم گرامیداشت هزارهٔ تدوین شاهنامه در تاجیکستان شریف بنایی است استوار بر همان همدلی و هم‌زبانی که ما را به تعظیم یکی از بزرگترین آثار ادب و اندیشهٔ بشری مشغول می‌دارد.

به نام نقشبند عالم خاک

عذارافروز مهرویان افلاک

دروود خدای یکتا بر نبی اکرم و اهل بیت پاک ایشان. رودکی فرموده است:

هیچ شادی نیست اندر این جهان

بسرتر از دیدار روی دوستان

هیچ تلخی نیست بر دل تلخ‌تر

از فراق دوستان پُره‌نر

هم از امثال سائر پارسی است که «خورشید زیر

ایر نمی‌ماند»؛ گویای اینکه حقیقت را، کسان پایمال

شاهنامه بی‌گمان احیاگر و ابقاکنندهٔ زبان پارسی بوده و هست، و نگارش هیچ کتاب دیگر یا سُرایش سروده‌ای جز آن، به منزلت گام بلند فردوسی در احیا و ابقا و اغنای این زبان نبوده و نیست.

برای من بسیار دلپذیر است که در این گفتار از پدر پیر پارسی، حکیم فردوسی - رحمة الله علیه - و در دانه میراث نیاکانی، یعنی این زبان دلبند جانفزای سخن بگویم و اگر مهلت یابم، در ادای ناچیزی از دین خویش، به قدر وسع بکوشم.

شاهنامه بی‌گمان احیاگر و ابقاکنندهٔ زبان پارسی بوده و هست و نگارش هیچ کتاب دیگر یا سُرایش سروده‌ای جز آن، به منزلت گام بلند فردوسی در احیا و ابقا و اغنای این زبان نبوده و نیست.

آن اندازه تسامح پیشه و کم دقت نیستم که بگویم: «قولی ست که جملگی برآندند»^۱ ولی در این زمان آن قدر به سختم مطمئن هستم که بگویم هر پژوهندهٔ باریک‌بین، پس از ژرف‌نگری به همین نتیجه خواهد رسید. نیز سراغ دارم محققانی را که همین سخن یا قریب بدان را گفته یا نوشته‌اند.

آثار پارسی سُراییان و پارسی نویسان پیش از حکیم فردوسی عمدتاً از میان رفته‌است و آنچه که مانده آن قدر کم و در مواردی مشوش است که بستر بالیدن قضاوتی صحیح و دقیق نمی‌تواند بود. با این همه، سنجشی کلی و ناچژه‌نگرانه آشکار می‌سازد که میراث مکتوب آن عصر ضعیف‌تر از آن بوده است که رسالت خطیر ضمانت بقا و حیات زبان پارسی را بردوش بگیرد.

همروزگاران فردوسی و حتی متأخران - که اکثر قریب به اتفاقشان ریزه‌خوار خوان پرنعمت فردوسی‌اند -^۲ یا با همهٔ شاهکار آفرینی‌هایشان چنین کتابی پدید نیاورده‌اند، یا تاریخ و آثار از باز نمودن آن سرباز زده‌است - که این وجه اخیر حقیقتاً بعید است.

فرخی، عنصری، منوچهری، ناصر خسرو، خلاق المعانی، نظامی و دیگر سرایشگران پارسی‌گوی -

حتی حافظ عزیز هم با آن همه نقیض عجب -^۳ در این زمینه به گرد راه فردوسی نرسیده‌اند و گروهی اساساً چنین دغدغه‌ای نداشته‌اند.

باریک‌بینی در اثرپذیری نگارشها و سرایشهای پارسی سده‌های پس از فردوسی از نامهٔ سترگی وی، تأثیر صوری و زیبایی شاهنامه را در اذهان پارسی‌گویان به روشنی باز می‌نماید و بویژه روشن می‌سازد که ادیبان پارسی پژوه به شاهنامه عنایتی خاص داشته‌اند.

اگر یک بررسی آماری در شواهد شعری فرهنگهای دیرین پارسی - از لغت قریس اسدی طوسی تا خیزش فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره و... انجام گیرد، معلوم می‌شود که تا چه حد استشهاد به شاهنامه و بر رسیدن لغوی این نامه - در سنجش با دیگر سُرایشها و نگارشها - مورد توجه بوده است.

تاریخ‌نگار زبردست روزگار سلجوقیان - راوندی - در تاریخ‌نامهٔ خویش *راحة الصدور و آیه السور*، بارها ابیاتی از فردوسی آورده است^۴ و این در نگارشهای دیگر تاریخ‌نگاران پارسی‌نویس

۱- مصرعی از رباعی آوازه‌مند جامی - علیه‌الرحمة.

۲- بسیاری به ریزه‌خواری از خوان فردوسی و برتری او صراحتاً یا کنایتاً اشاره کرده‌اند؛ از جمله این دو بیت انوری شهرت بسیاری یافته و چندی پیش دیدم که بر صدر و ذیل تذهیبات دو صفحهٔ اول یک نسخهٔ خطی قدیم شاهنامه هم کتابت شده است:

آفرین بر روان فردوسی آن همایون نژاد فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده
(ناگفته پیداست که سخن از خداوندی و بندگی در عالم شعر و شاعری است؛ مع‌هذا بعید نیست که ترک ادب شرعی

محسوب شود - نعوذ بالله من لخطأ و الزلل.)

۳- نظر به این بیت خود خواهد داشته‌ایم:
خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم / کاین همه نقش
عجب در گردش پرگار داشت.

۴- ن.ک. *راحة الصدور* و *آیه السور*، به اهتمام محمد اقبال، انتشارات امیرکبیر، خوشبختانه مصحح فقید کتاب، جایگاه ابیات آورده شده از شاهنامه را در چاپ کلکته تعیین نموده است.



چون تاریخ جهانگشا نوشته جوینی^۵ و جامع التواریخ^۶ نوشته خواجه رشیدالدین فضل الله هم دیده می شود.

حضور ساختهای زبانی و بیانی شاهنامه خصوصاً در سُرایشهای آن سُراینندگان پارسی گوی که به بحر متقارب سروده اند، پیداست. بگذریم از کسانی چون اسدی طوسی که پی گیرنده طریق حماسه ملی بوده اند. شاعری پارسی گوی داریم به نام «قانعی طوسی»؛ که به رغم کار مهمی که در شعر پارسی کرده سخت بی آوازه است. قانعی، کلیله و دمنه را منظوم ساخته و مبنای کارش گزارش پُر آرایه و آوازه مند منثور نصرالله منشی بوده است.^۷ می دانیم که رودکی هم از روی ترجمه منثور عهد سامانیان، کلیله و دمنه را به نظم کشید، لیک در کشاکش دهر از میان رفت (با پوشیده شد) و جز پاره هایی خُرد و ناچیز از آن به دست ما نرسیده است.^۸ کلیله و دمنه ی منظوم قانعی طوسی خوشبختانه از میان نرفته و به چاپ هم رسیده است.^۹ منظومه قانعی به بحر متقارب است و تأثیرپذیری آن از شاهنامه - بویژه در زبان و بیان - جای جای هویداست.

سعدی هم در سُرایش سعدی نامه - که به قیاس گلستان، به نام بوستان آوازه یافته به شاهنامه فردوسی نظر داشته است و از آن تأثیر پذیرفته.^{۱۰} کاوش متون دیرسال، شواهد بسیاری حاکی از عنایت شاعران و ادیبان پیشین به شاهنامه - در پرورش زبان و ذهن ادبی و ادیبانه - به دست می دهد که آوردن و بازرسیدن همه آنها «مهتاب شبی خواهد و آسوده دمی».

این، یکی از آن بسیار است: در راحة الصدور به این مطلب باز می خوریم که سید اشرف، شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله را در شاعری می آزماید؛ بدین نحو که مصراع ی بدو می دهد و شمس الدین بر آن وزن دو سه بیت می گوید؛ سید اشرف سفارشهایی به او می کند که از آن جمله است: «بر خواندن شاهنامه مواظبت نمای».^{۱۱}

گرچه هیچ بررسنده منصف، برخورداری

فردوسی را از میراث زبانی و ادبی پیشینیانش انکار نکرده است و نمی کند و حتی خود فردوسی در عین «ناتندرست» خواندن «بسی» از ابیات

۵- ن. ک. شاهنامه شناسی، ج ۱، از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی - مقاله دکتر سید ضیاء الدین سجادی.

(اکنون که این گفتار برای انتشار سپارده می شود. دکتر سجادی نیز چون بسیاری دیگر روی در پرده خاک کشیده. خدایش رحمت کند.)

۶- ن. ک. جامع التواریخ، به اهتمام احمد آتش، انتشارات دنیای کتاب (دو دفتر در یک مجلد).

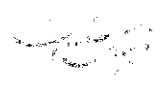
۷- ن. ک. ترجمه کلیله و دمنه، به انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، به تصحیح و توضیح شادروان استاد مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر، ص یو، حاشیه صفحه.

۸- ن. ک. قافله سالار سخن، نشر البرز، مقاله استاد دکتر محمد دبیرسیاقی.

۹- از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. این بنده قدری از این متن را تصحیح و تحشیه نموده است و اگر به تصحیح و تحشیه مابقی نیز کامیاب گردد، امید هست که به طبع و نشر آن بپردازد - ان شاء الله تعالی.

۱۰- ن. ک. ذکر جمیل سعدی (۳ جلد، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت سعدی)، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مقاله آقای دکتر منصور رستگار فسایی.

۱۱- ن. ک. نقد ادبی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، جلد اول، ص ۱۹۶.



واژه‌سازی کاری است باریک که حیاتِ آتی زبان به چونی و چندی آن باز بسته است.

گردید، باز - کم و بیش - تحقق یافته است و ما را به اقداماتی مشابه در همان راستا فرامی خواند.

نیازهای اجتماعی و علمی روزگار ما، اگر توانش‌ها و امکانات بلاغی مناسب زبان را پاسخگوی خود نبیند، اهل زبان را ناگزیر از انقلاب زبانی - فرهنگی می‌سازد و اگر این انقلاب و دگرگونی با رهبری آگاهانه ادیبان و کوشش بی‌دریغ گویندگان و نویسندگان همراه نگردد، هر آینه برآیندی اسف‌انگیز خواهد داشت و چه بسا به انحطاط زبان پارسی بینجامد.

«علاجِ واقعه قبل از وقوع باید کرد»؛ چاره آن است که در نخستین گام، نیازها و خواستها دانسته شود، آنگاه امکاناتی مناسب و متناسب که پاسخگوی بتواند بود فراهم گردد.

باید «بر سرِ خوانِ نیاکان» نشست و «آب ز سرچشمه خود» نوش کرد.^{۱۵}

این را نه به سبب فریفتگی و هوسناکی، بلکه از پس اندیشه‌گری و باریک‌بینی عرض می‌کنم که: اولاً هیچ‌یک از متون دیرینه پارسی از لحاظ جمع‌داشتن «توانگری و آژگانی»، رسایی سرشتین و

دقیقی،^{۱۲} بانصاف با تصریح به «همو بود گوینده را راهبر»^{۱۳} منت‌داری می‌نماید و پیش‌کسوتی و فضلِ تقدّم شاعر درگذشته را بازگو می‌کند. نباید ازین غافل شد که بسیاری از واژگان و ترکیبات شاهنامه ساخته شخص فردوسی است و در چشمه زاینده ذهن وی پردازش یافته.

شاید - و البته فقط «شاید»! - از حیث کمیّت واژه‌سازی، خاقانی و بیش از او و پیش از او نظامی توانسته باشند تنها به گرد راه استاد طوس برسند، لیک از حیث کیفیت، هیچ‌کس به قُرب جایگاه وی نیز نرسیده است.

پژوهش در نظام اشتقاقی زبان فردوسی، خود بحثی است درازدامن و دربایست که خوشبختانه پارسی‌پژوهانی چند، در نوشتارها و گفتارهای کوتاه و بلند بدان پرداخته‌اند.

عنایت حکیم به واژه‌سازی و شیوه او در این کار - به عبارتی خلاصه‌تر: دیدگاه اشتقاقی وی - از بنیادهای اصلی شکل‌دهنده به «نظام زبانی شاهنامه» است.

باشد که پُرسیده شود «بررسید نظام اشتقاقی شاهنامه چه سودی دارد؟»، پاسخ این است که طرح نظام اشتقاقی شاهنامه بهترین برنامه برای واژه‌سازی در رشته‌های گوناگون دانش می‌تواند بود. چیزی که بدان نیازمندیم.

با بررسی ساختهای صرفی شاهنامه می‌توان به‌طور گسترده به ساخت واژگان توانا و رسا دست یازید و این وظیفه بازپسین فرهنگستان ایران - یعنی همین فرهنگستان نوپای کنونی - است که بکوشد مبنای کار همه واژه‌سازان فرهنگستانی و غیر فرهنگستانی را در درجه اول، شاهنامه فردوسی قرار دهد و در درجه دوم دیگر متون دیرین تا چند و چون واژه‌سازی و موازین اشتقاقی را اخذ کنند آنگاه به واژه‌سازی اقدام کنند.^{۱۴}

واژه‌سازی کاری است باریک که حیات آتی زبان به چونی و چندی آن باز بسته است.

امروز بعضی از آن خصایص زمانی و شرایط تاریخی که فردوسی را به آفرینشهای زبانی و واژگانی - در کالبد شاهنامه - رهنمون و راهبر

۱۲- نگرنده است به بیتی از شاهنامه:

نگه کردم این نظم سُست آمدم

بسی بیت ناآندردست آمدم

(شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۶، داستان گشتاسپ، بند ۲۶، ب ۲)

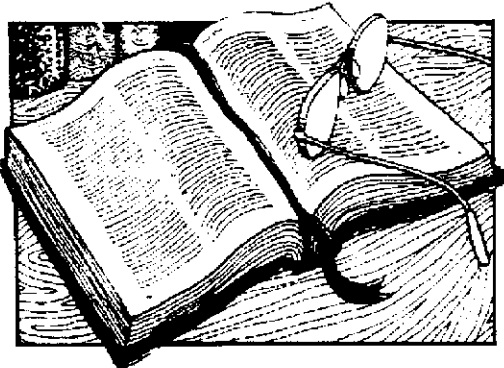
۱۳- نیم بیتی است از شاهنامه.

۱۴- واقع‌بینانه می‌گوییم که روی هم رفته کوششهای چند فرهنگستانی که زبان و ادب فارسی (در ایران یکی دو سده بازپسین) به خود دیده است، در سنجش با نیازها و بایست‌ها بسیار اندک بوده و نه پُردقیق؛ البته این بدان معنا نیست که فرهنگستانیان در کار خویش کوتاهی کرده‌اند، بلکه روشنگری بسیاری نیازهایی است که برنیآورده برجایند.

۱۵- نگرنده به بهره‌ای از بیت:

شربت بیگانه فراموش کن

آب ز سرچشمه خود نوش کن



«علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد»؛
چاره آن است که در نخستین گام،
نیازها و خواستها دانسته شود،
آنگاه امکاناتی مناسب و متناسب که
پاسخگوی بتواند بود فراهم گردد.
باید «بر سر خوان نیاکان» نشست
و «آب ز سرچشمه خود» نوش کرد.

سنجیدگی واژگانی و سخنگی نحوی
پدید آورده است.

به ظاهر قولی است متداول که «گلستان سعدی»
و «شاهنامه فردوسی» مبنای دستور زبان پارسی
هستند. درست نمی دانم که این سخن را نخستین
بار که بر زبان رانده لیک - اگر به تحقیق نه - به تقریب
سخن درستی است.

استادی شاهنامه پژوه - که به بررسی دستوری
شاهنامه دست یازیده - نوشته است: «شاهنامه پایه
ثابتی است که سایر گویندگان، بنای سخن را بر این
پایه نهاده اند و آنچه در زمانهای بعد شده است در
اصل بنای زبان نیست بلکه در تزیینات آن است.
سخنوران دیگر هرچه کرده اند در آرایش این کاخ
است نه در اساس آن...»^{۱۶}

از معضلات تباهی زای زبان و ادب معاصر، - که
بارها گفته اند و می گویم - دوری سخن از بلاغت
طبیعی، پیدایی گونه ای زبان تصنعی و پوشیدگی
سادگی و بی پیرایگی ذاتی زبان است.

استادی نوشته است: «کلام خواه موزون باشد و
خواه غیر موزون وقتی می خواهد در اذهان و عقول

روانی همدوش با استواری» به پای
«شاهنامه» نمی رسد.^{۱۶}

ثانیاً هیچ نگارش یا سرائش کهن پارسی در این
شرایط بحران زبان و زمان، چون «شاهنامه»،
نمی تواند دستگیر زبان و ادب بر پرتگاه ایستاده
ما باشد.

شادروان دکتر یوسفی در گفتاری چنین آورده است:

«... زبان فردوسی چنان روان و روشن و بلیغ
است که پس از هزار سال نه تنها خواص بلکه عامه
مردم نیز آن را درک می کنند و به همین سبب
شاهنامه هنوز در روستاها و قهوه خانه ها خوانده
می شود و با نغّالان آن را روایت می کنند. در
خانه های شهرنشینان نیز تا روزنامه و مجلات
رنگارنگ و پُر تصویر و رادیو و تلویزیون راه نیافته
بود، یکی از کتابها که در محفل خانوادگی به صورت
بلند خوانده می شد و اهل خانه بدان گوش فرا
می دادند شاهنامه بود...»

زبان فردوسی از پس قرنها چون نام بلند او هنوز
زنده و با طراوت و شورانگیزست... ولی آنچه ما
می نویسیم گاه برای معاصران و معاشرانمان نیز
نامفهوم است، تا چه رسد به آیندگان.^{۱۷}

شاهنامه فردوسی نمونه والای شعر دستورمند
و قاعده دار پارسی است. شاید پرسید «مگر در
ادب پارسی شعر بی دستور و قاعده هم هست؟»؛
خواهم گفت: خیر، خواست ما از آن سخن این
است که شاهنامه دارای نهایت درجه دقت و
نظام مندی دستوری است و از بازرسید سرتاسری آن
یک نظام دستوری کامل استخراج می توان کرد.^{۱۸}

فردوسی وقوفی لغویانه و دستوری وار بر زبان
دارد و از اینجاست که کتابی بی همانند از چشم انداز

۱۶- می گویم و می آیمش از عهده برون؛ اینجا مجال سخن
گستردن نیست؛ شاید دیرنپاید که بدین پردازیم (ان شاء الله).

۱۷- برگهایی در آغوش باد، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۱۸- کتاب شاهنامه و دستور، پژوهشی مهم در حوزه مطالعه
سامان دستوری شاهنامه است (اثر دکتر محمود شفیع)؛
دریغ که خواهان بسیار دارد ولی در بازار سخت نایاب و احياناً
گران است.

۱۹- سخنرانی های دومین جلسات سخنرانی و بحث درباره
شاهنامه فردوسی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

شاهنامه فردوسی نمونه والای شعر دستورمند و قاعده‌دار پارسی است.



و پرمایه‌ترین نامه پهلوانی در ادب جهانی، بارها به بیتهایی باز می‌خوریم آکنده از انگیزش و افروزش، اما در برون، برهنه و بی‌بهره از زیورهای سخن. در چنین سروده‌هایی تپنده، گرم، گیرا، جانمایه‌های هنری و راز نهران‌شور را می‌باید در سختگی و ستواری سخن، و در پیوندی پولادین یافت که پاره‌های آن را به هم می‌پیوندد. این‌گونه سروده‌ها از آنجا که یکباره از جوششها و خیزشهای درون برخاسته‌اند، با همه برهنگی و بی‌زیوری سراپا شور و شورش‌اند. از آنجا که از توفانهای ناخودآگاه درون برآمده‌اند، توفان بر می‌انگیزند. شاهنامه، از آنجا که زاده باوری پولادین و فرزند شیفتگی است، از آنجا که شعر جان است، نه شعر نان، چونان آتشی است که یکباره در جان در می‌گیرد؛ و آن را هر چند خام باشد به پختگی و سوختگی می‌کشاند. شاهنامه انفجاری است سهمگین در درون سخنوری سرشتین و بگوهر چون فردوسی که موجهای توفنده و افروزنده آن، هر آن جان آشنا را که در گذر خویش بیابد می‌افروزد و می‌سوزد. شعر فردوسی فریاد ناخودآگاه است؛ از این روی، خواه ناخواه، در گوش جان جای می‌گیرد؛ و در دل هنگامه‌ها می‌آفریند. سرود سرشت است؛ از آن روی، هر سرشت را دریاوش، می‌توفاند و بر می‌آشوبد. زیارویی است فسونکار و هوس‌خیز که بی‌هیچ آرایه‌ای دل می‌ریاید و در جان می‌آویزد. زیبایی در این‌گونه از سروده‌ها که برجسته‌ترین و پرورده‌ترین نمونه‌ها در شعر شورند، سرشتی و

تصرف کند، اول شرطش آن است که به قول سکاکی مطابق باشد با مقتضای حال. یعنی باید با آنچه اوضاع و احوال ایجاب می‌کند مطابقت داشته باشد و این است آنچه ادب بلاغت خوانده‌اند.^{۲۰}

شاهنامه به گواهی ادب‌دانان پیشین - خواه آنان که در زمانی دور می‌زیسته‌اند و خواه آنان که نزدیک‌اند - از نمونه‌های برجسته و کم‌مانند فصاحت و بلاغت در ادب پارسی است و ادب‌دانان سده‌ها در پیشگاه استاد طوس زانو زده و بلاغت آموخته‌اند. استاد در گذشته، بدیع‌الزمان فروزانفر - که علی‌التحقیق در دوزیان و ادب پارسی و نازی در سده واپسین کم‌همال بوده است و بر درس و فنون سنتی بلاغت که در حوزه علوم دینی خراسان بیاموخته بود، چیرگی داشته، در این زمینه سخنی دارد که از تجربه شخصی وی حکایتگر است.^{۲۱}

استاد حسین مسرور چه خوب - خطاب به فردوسی - گفته:

تویی دودمان سخن را پدر

به تو بازگردد نژاد هنر
کامیابی فردوسی در دوختن جامه فصاحت و بلاغت بر اندام شاهنامه با اینکه با قول استاد کزازی، شاهنامه سرود^{۲۲} سرشت است، در پیوندی استوار می‌نماید. بگذارید پاره‌ای از سخن استاد کزازی را بیاوریم:

«در شاهنامه، در آن نامه ورجاوند و بی‌مانند که کارنامه و تبارنامه تیره‌های ایرانی است و بزرگترین

۲۰- شعر بی‌دروغ - شعر بی‌نقاب، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب،

ص ۷۴

۲۱- ن. ک. سخن و سخنوران، بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات

خوارزمی، مقاله «فردوسی»

۲۲- سرود: شعر



است، که بی‌گمان با زبان آن بزرگمرد ناهمسانی‌هایی هم دارد.

برخی ناهمسانیهای زبان ما و زبان فردوسی از این دسته‌اند:

(۱) کلاً شماری از واژگان آن روزگار متروک و مهجور شده‌اند و بعضی واژگانی که اصلاً در آن عصر وجود نداشته‌اند در زبان پدیدار گشته‌اند.

(۲) برخی از واژگان، دگرگونی معنایی یافته‌اند. در آن روزگار به معنایی به کار می‌رفته‌اند که امروز علی‌المعمول آن معنا را ندارند. واژگانی چون «پرس‌تار»، «شبستان»، «آرامگاه» و... در روزگار فردوسی به ترتیب به معانی «خادم»، «حرمسرا»، «منزل و قرارگاه» بوده‌اند و امروز در معانی دیگری به کار می‌روند.^{۲۹}

۲۳- این بنده گوید: سخن استاد کز آزی نگرند است به این بیتِ خواجه حافظ:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

بندۀ طلعت آن باش که آنی دارد

۲۴- زیباشناسی سخن پارسی (۲)، معانی، نشر مرکز، ص ۲۱.

۲۵- سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، دکتر محمدامین ریاحی، چاپ یکم، ص ۲۴۷.

۲۶- همان مأخذ، ص ۳۴۱.

۲۷- همان مأخذ، ص ۲۰۹.

۲۸- پاژنامه: لقب (ن.ک). فرهنگ فارسی، گردآورده شادروان دکتر محمد معین، زیر هر دوی این واژه‌ها: پاژنامه و لقب).

۲۹- ن.ک. سخنرانیهای دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی، ص ۱۱۴.

درونی است. به آن خواجه می‌ماند^{۲۳} که می‌توانش دریافت؛ اما نمی‌توانش بازگفت.^{۲۴} ظهیر فاریابی، چکامه‌سرای سده ششم، گفته است:

ای تازه و محکم از تو بنیاد سخن
هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن^{۲۵}

فردوس مقام بادت ای فردوسی
انصاف که نیک داده‌ای داد سخن
و ابن‌بیمین، قطعه‌سرای نامور سده هشتم، سروده:

سکه‌ای کاندر سخن، فردوسی طوسی نشاند
کسافر مگر هیچ‌کس از زمرة فرسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند^{۲۶}

ضیاءالدین بن اثیر، ادیب تازی زبان سده‌های ششم و هفتم و برادر ابن‌اثیر نامور که «الکامل فی التاریخ» را نوشته است، در کتاب پُر آوازه «المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر» نگاشته: «... همه فصیحان ایران هم‌رأی و هم‌عقیده‌اند که در زبان ایشان کتابی فصیح‌تر از شاهنامه نیست و چنین چیزی در زبان عرب یافت نمی‌شود...»^{۲۷}

سعدی بزرگ را «افصح المتکلمین» خوانده‌اند؛ بنده در این فرصت ناپرهیزی کرده با اعتراف به اینکه شیخ، کیمیاها فراز آورده و میناگریها نموده است، عرض می‌کنم که نادره گفتار فارس در شیوایی سخن از حکیم طوس برتر نیست و ظاهراً نه حافظ، نه مولانا، نه نظامی و نه سعدی در «فصاحت صرف» گوی از فردوسی نر بوده‌اند. پس اگر کسی را پاژنامه^{۲۸} «افصح المتکلمین» در میان سرایشگران نامور پارسی‌گو بشاید، او حکیم فردوسی است.

حکیم فردوسی پدر پیر زبان پارسی است و خوشبختانه اندک نیستند فرزندان زبان پارسی و هویت ایرانی که جایگاه این پیر روشن‌ضمیر را می‌شناسند و از پس سده‌ها و روزگاران بر وی آفرین می‌کنند که خود گفته است:

هر آن‌کس که دارد هُش و رأی و دین
پس از مرگ بر من کند آفرین
زبان امروزی ما دنباله هزارساله زبان فردوسی



آنچه را در شاهنامه «سوارانِ ترکان» آمده است، امروز می‌گوییم «سواران ترک» و چنان که می‌بینیم - در کاربرد امروزیه دو جزء از چشم‌انداز «شمار» (تک یا چند بودن) مطابقت نمی‌کند و علی‌المعمول نمی‌تواند بکند. این از مصادیق دگرگونی نحوی است که در سنجش زبان امروز و زبان فردوسی هویدا می‌گردد.

کاربرد دو «حرف اضافه» برای یک «متمم» هم از دیگر ویژگیهای نحوی شاهنامه است که امروز متروک گردیده. نمونه را بنگرید:

مگر گنج و فرمان و رأی و سپاه
تو داری، برین بر فزونی مخواه^{۳۵}
برای «این» که متمم است در نیم بیت دوم دو حرف
اضافه (بر - بر) آمده است.

از همین دست است واژه «خواننده» در بیت:

«چو از دفتر این داستانها بسی

همی خواند خواننده بر هر کسی»^{۳۰}

چنان که استاد دکتر جلال خالقی مطلق سالها پیش یادآور گردیده‌اند^{۳۱} «خواننده» در این بیت کسی است مانند «نقال» امروزی و این معنا - به ظاهر - در روزگار فردوسی شناخته بوده است.

عبدالجلیل قزوینی رازی - رحمه الله علیه رحمة واسعة - در النقص نوشته است: «متعصبان بنی امیه و مروانیان... جماعتی خارجیان... و گروهی بددینان را به هم جمع کردند تا مغازیهای به دروغ و حکایات بی اصل وضع کردند در حق رستم و سرخاب»^{۳۲} و اسفندیار و کاووس و زال و غیر ایشان و خوانندگان را بر مرتعات اسواق بلاد ممکن کردند تا می‌خوانند و...»^{۳۳}

روشن است که «خوانندگان» در عبارت عبدالجلیل قزوینی - نورا لله مرقده الشریف - به معنای «نقالان» می‌باشد و این گواهی است برای گزاردن واژه «خواننده» در بیت یادشده از شاهنامه. (گواهی از این دست باز هم در شاهنامه یافت می‌شوند تا بر این‌گونه ناهمسانی معنایی گواهی دهند.)

۳) در برخی کاربردها و ساختهای نحوی در طی این هزاره که از سرایش شاهنامه گذشته، دگرگونیهایی رخ داده است.

نمونه را در شاهنامه می‌خوانیم:

سواران ترکان تنی هفت و هشت

برآن دشت نخچیرگه برگذشت^{۳۴}

۳۰- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، ب ۱۳۲ از دیباچه فردوسی.

۳۱- در مجله سیمرخ (از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی)، شماره ۵، (دریغ که اکنون سیمرخ در دسترس ندارم، زین رو شماره مجله را به اعتماد حافظه بازگو می‌کنم).

۳۲- «سرخاب» در اینجا همان «سهراب»، شخصیت داستانی آوازه‌مند شاهنامه، است. باید دانست که اساساً «سهر» (Sohr, Sehr) به معنای «سرخ، قرمز» است (ن.ک. فرهنگ فارسی، گردآورده شادروان دکتر محمد معین، زیر «سهر»).

در داستان رستم و سهراب شاهنامه هم یکی از دست‌نوشتههای کهن و درخور نگرش شاهنامه به جای «سهراب»، «سرخاب» دارد. فردوسی در شاهنامه در یادکرد نامگذاری سهراب گفته است:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد

و را نام تهمینه سهراب کرد

(بیت ۱۱۴ در چاپ مسکو، داستان سهراب)

در این نامگذاری ظاهراً تهمینه به سرخی رخ سهراب به هنگام شادی و خنده، نظر داشته است. گویا «سهرورد» (نام جای) هم - که از دو پاره «سهر» و «ورد» ساخته آمده است - به معنای «گل سرخ» باشد.

۳۳- النقص، عبدالجلیل قزوینی رازی، به تصحیح شادروان استاد سید جلال‌الدین محدث ارموی، انتشارات انجمن آثار ملی، ص ۶۷.

۳۴- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، داستان سهراب، ب ۲۷.

۳۵- همان مأخذ، ج ۶، داستان رستم و اسفندیار، ب ۲۷.

حکیم فردوسی پدر پیر زبان پارسی
 است و خوشبختانه اندک نیستند
 فرزندان زبان پارسی و هویت
 ایرانی که جایگاه این پیر روشن ضمیر
 را می شناسند و از پس سده ها و
 روزگاران بر وی آفرین می کنند
 که خود گفته است:
 هر آن کس که دارد هُش و رأی و دین
 پس از مرگ بر من کند آفرین

۴) دگرگونیهای آوایی (= تحوّل واکها)، گاه، شماری از کاربردهای دیرین را از کاربردهای امروزیته ما ممتاز می سازند. از این شمار است کاربرد «گوسپند» در شاهنامه که امروزه «گوسفند» می گوئیم و نیز «کاول» که امروزه «کابل» می گوئیم.^{۳۶} باید خستو^{۳۷} شد بدین که دست نوشتههای گوناگون شاهنامه نیز - به دلایل مختلف - ناهمسانی خورای نگرشی در حوزه «دگرگونیهای آوایی» دارند. شاهنامه ای که امروز در دست ماست در اصل چیزی نیست جز دست نوشتههای گوناگون نو و کهن و قرائتهای صحیح و سقیم آنها.

باید دانست که علی المعمول در هر دست نوشته شاهنامه ویژگیهایی زبانی می توان یافت که در برخی نسخه های دیگر یافت نمی شوند.^{۳۸} گهگاه دیده می شود که کاتبی عملاً یا سهواً برخی واژگان را عوض نموده است و تحت تأثیر گونه زبانی خود مثلاً «لاژورد» را «لاجورد» کرده یا «حُم» را «ختب» و یا بالعکس، و یا...

آنچه در بین ناهمخوانی های زبانی دست نوشتهها، روی در پس پرده می پوشاند، صورت زبانی اصلی شاهنامه است که با امکانات کنونی، تعیین کم و کیف آن شدنی نیست؛ فقط تصویری مبهم و پرافتادگی، آن هم گاه بر بنیاد ظن و گمان از آن به دست می توان داد.

به ناگزیر باید بدین تن دهیم که تا کشف امکانات و توانشهای نو در شاهنامه شناسی، رهاشدن از ناخالصی های راه یافته به زبان اصلی سروده های فردوسی - که البته همین ناخالصی ها هم در

شناخت گونه های کهن پارسی بسیار سودمندند - ممکن نمی باشد.

پُرسمان^{۳۹} «واژگان تازی تبار شاهنامه»، پرسمانی است که به شیوه های پژوهشیانه و ناپژوهشیانه، بارها درباره آن سخن گفته شده و پژوهشهایی انجام گرفته است.

شاید آوازه یافتگی باور نادرست «نبود واژگان تازی تبار» در شاهنامه، انگیزه برخی بررسیهای انجام یافته تاکنون بوده باشد.

به هر روی، سخن گفتن از چند و چون «زبان شاهنامه»، بی درنگش به پُرسمان «واژه های تازی تبار» این کتاب شدنی نیست.

در شاهنامه - به خلاف آن آوازه نادرست - بنابر شمارش یکی از فضلا، فزون بر هشتصد بار واژه تازی تبار به کار رفته است و البته دستیاب کردن واژگان تازی تبار شاهنامه کار دشواری نیست.

درست آن است که شمار واژگان تازی تبار در سنجش با کل واژگان شاهنامه چندان زیاد نیست، چرا که به گفته استاد پارسی پژوه - که خدایش بیامرزد -^{۴۰} «فردوسی برای سُرویدن شاهنامه که یک کتاب و به یک شیوه است و یک نوع معنی و مطلب در آن بیان می شود نزدیک به نه هزار لغت به

۳۶- در دست نوشتههای شاهنامه هم ریخت «کاول» را می بینم و هم «کابل» را؛ نیز چنین است «گوسفند» و «گوسپند»؛ این از پُرسمانهای بنیادی شاهنامه پژوهی است که آیا نایکدستی آوایی زبان شاهنامه منحصرأ خاسته از کلک کاتبان است یا ناشی از بیان خود فردوسی هم هست؟ باید گفت پاسخ گفتن پژوهشگرانه و باریک بینانه بدین پرسش، دشوار است و... گویا از این چشم انداز شیوه برگزیده استاد دکتر جلال خالقی مطلق در گرایش به یکدستی آوایی شاهنامه، استوارنیاد نباشد.

۳۷- خستو: مَقْر، معترف.

۳۸- مقدمه استاد دکتر علی رواقی بر چاپ عکسی دست نوشته شاهنامه ی کتابخانه ملی فلورانس را بنگرید؛ نیز مجلد ضمیمه دفتر یکم شاهنامه ویراسته دکتر جلال خالقی مطلق، چاپ تهران، ۱۳۶۹، انتشارات روزبهان، را.

۳۹- پُرسمان: مسأله.

۴۰- زبان شناسی و زبان فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری،

انتشارات توس، ص ۲۱۶.

کار برده است» و اندکی واژه تازی تبار بهره‌ای خُرد از این همه است.^{۴۱}

این سه هزار واژه به کار رفته در شاهنامه، بیشترشان پارسی تبارند و کمتر بیگانه تبار. در اینکه چرا واژگان تازی تبار شاهنامه تا به این اندازه اندک شمارند، بنده گمان ندارم فردوسی تعمّدی اساسی داشته بوده باشد، اگرچه دور نیست گهگاه به عمد واژه‌ای تازی تبار را به سبب در دسترس بودن برابر پارسی تبار از دست گذاشته باشد.

دلایل اصلی اندک شماری واژگان تازی تبار در شاهنامه - به زعم من - اینها هستند: موضوع کتاب داستانهای پهلوانی کهنی است که هم به سبب زمان و هم محیط پیدایی شان عمدتاً با واژگان پارسی تبار گزارش می شده‌اند و روایتهای بنیادین برخی از آنها به زبان پارسی میانه بوده است. در زمان فردوسی هم هنوز به اندازه چند سده بعد - به دلایل گوناگون از جمله گشاده دستی برخی دبیران و مترسلان در واردات لغات باندام و ناباندام خُرد و کلان تازی! واژه تازی تبار در گفتار و نوشتار پارسی زبانان روان نشده بود. نگارنده‌هایی چون ترجمه تفسیر طبری را سنجیدن با کلیله و دمنه و نشئه المصنوع، نماینده این سخن است.

با این همه در آن زمان هم - بجا و نابجا - واژگانی تازی تبار به زبان راه یافته بودند که نه فقط در شاهنامه دیده می شوند، در دیگر نگارشها و سُرایشهای آن روزگار هم دستیاب کردنی هستند.^{۴۲}

این حقیقتی است که ما ایرانیان امروز در گفتار و نوشتار بیش از حد واژگان تازی تبار را به کار می بریم - آن هم در جایی که برابر پارسی تبار آنها، روان، زیبا و آسان یاب است. مبادا بپندارید از آن زبان پزوهان زیاده‌رو هستم که زبانی ساختگی و درهم ریخته را بر پارسی اصیل نیاکانی ترجیح می دهم. هرگز!

باور من این است که همه واژگان تازی تبار که - بی اجازت و با اجازت - به قلمرو پارسی گویان درآمده‌اند، باید نگاهداری شوند و بهره‌ای از گنج شایگان زبان مایند؛ لیک در کاربرد، اولویت باید با

واژگان پارسی تبار باشد.

نباید حتی یکی از واژگان تازی تبار درآمده به پارسی را بیرون کرد، اما همه‌جا پیشگیری از افراط در کاربرد این واژگان باید مدّ نظر باشد.^{۴۳} گویا با بازخوانی و بسیارخوانی شاهنامه بتوان این کاربردها را در جاده اعتدال راند و از افراط و تفریط پرهیز کرد.

... سخن را کوتاه می کنیم که گفتنی و بازگفتنی درباره زبان شاهنامه و زبان پارسی در تاریخ، بسیار است. باز بر نبی اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و اهل بیت عصمت و طهارت - سَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْهِمْ - درود و سلامی خالصانه می فرستیم و بر همه خدمتگزاران فرهنگ و ادب ایرانی - اسلامی آفرین می خوانیم.

از خداوند - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - می خواهیم که روزاروز پیوند پارسی گویان و نیز همه باورداران مسلمان را بیفزاید - بِمَحْمَدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.*

* حَقُّ حَكِيمِ فَرْدُوسِي بِرِغْرَدِنِ مَا پارسی گویان بیش از آن است که در شمار آید و این کارنامه پُر برگ و بار «شاهنامه پژوهی» هنوز برای ادای دین استاد طوس بس ناچیز است.

گذشته از مقوله ادای دین و گزارش حق، ما خود نیاز داریم که برای برآوردن برخی خواستهایمان دست در دامن فردوسی و شاهنامه او - که ارزنده ترین گنجینه واژگانی زبان پارسی است - بزنیم.

دریغ که هنوز بعضی از فرهیختگان و دانش آموختگان پارسی زبان از جایگاه ارجمند حکیم فردوسی و پایگاه بلند شاهنامه در فرهنگ ایران و جهان ناآگاه‌اند؛ باشد که به یاری خدای یگانه کار و روزگار به شود. اِنَّ اللّٰهَ وَلِيُّ التَّوْفِیْقِ.

۴۱- ن. ک. هفتاد سخن (جلد دوم)، دکتر پرویز نائل خانلری،

انتشارات توس، مقاله «لغات عربی شاهنامه».

۴۲- نمونه راه، سروده‌های بازمانده از رودکی را بکاوید.

۴۳- باید در نوشتاری جداگانه بدین موضوع پرداخت.

و هَذَا آخِرُ الْكَلَامِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.